

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین
اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که اول بود البته به این مناسبت ایشان متعرض یک مقدار کلمات را شدند بحثی را که ایشان مطرح فرمودند در شرح حقیقت معاطات از یک زاویه، هنوز باز زوایای دیگر دارد که بعد مطرح می شود، خلاصه آن بحث این است که اصولاً آنچه که محل کلام است بین علمای اهل سنت و شیعه از قدیم بوده در باب معاطات، آیا در چه قسم از معاطاتی است؟ مرحوم شیخ می فرماید که در آن قسمی است که قصد تملیک شده، مرادشان قصد ملکی شده، آن وقت بحث کردند که آیا ملک حاصل می شود یا نمی شود یا اباحه حاصل می شود یا ملک جایز، ملک متزلزل، ملک لازم؟ بحثی که فرمودند در این جهت است.

ایشان نظرشان به کلام صاحب جواهر است، ایشان می گوید خیلی بعید است مراد علما این باشد، مراد علما را گرفته آن صورتی که قصد اباحه بکند یعنی به عبارت دیگر انشا کرده اباحه تصرف را، می گوید آخه چطور می شود انشا تملیک بکند لکن اباحه بار بشود؟ این هم احتمال دوم، دو تا هم احتمال دیگر ایشان خود صاحب جواهر داده بودند که مراد قصد تملیک مطلق باشد یا قصد تملیک باشد بدون عنوان معینی مثل اجاره و غیر اجاره.

آن وقت برعکس این مطلب مرحوم جامع المقاصد می گوید مرادشان از اباحه هم ملک است و الا معنا ندارد که اباحه مراد باشد بعد بگویند لکن مرادشان ملک متزلزل است. پس این معلوم شد که چیزی که در بین فقهای شیعه بعدها مطرح شد من عرض کردم اصولاً تاریخ فقه شیعه این طوری است، آن دورانی که دوران نصوص و روایاتی بود برمی گشتند به نصوص حالا اختلافی داشتند به این نص عمل بکنند به آن نص عمل نکنند، یواش یواش دوران انتقال به فقه پیدا شد، عرض کردیم این از خصایص فقه ما است، این در اهل سنت وجود ندارد. احتمالاً البته شواهدش الان در دسترس ما خیلی نیست احتمالاً از قرن سوم به بعد یواش یواش مثلاً از سالهای دویست و سی، چهل، پنجاه دوران انتقال از نصوص به فتاوا که به اصطلاح آن روایات اهل بیت را دسته بندی کنند و فتوا بدهند و

متون فقهی بنویسند، این احتمالا از قرن های سوم، نیمه های قرن سوم، اوایل قرن سوم این شروع شد، یکی دو قرن این ادامه پیدا کرد که از کتابهای بسیار خوب این مرحله همین فقه الرضاست، همین مقنعه شیخ صدوق است، هدایه شیخ صدوق است، رساله شرایع علی ابن بابویه است، عده ای از مصادر ما از این مطلب است.

طبعاً یواش یواش این شد که همان متون فقهی را یک مقدار سروسامان فقهی بهش بدهند، متون روایات نباشد، عباراتش را عوض کنند پس و پیش بکنند، حذف و اینها بشد اینها مثل کتاب نهاییه شیخ طوسی و مثل مقنعه مرحوم شیخ مفید و همین کافی و اینجور کتابها، کافی ابوصلاح نه کافی کلینی.

بعد از این مخصوصاً چون شیخ کتاب مبسوط را نوشت و یک فقه تفریعی نوشت آن فقه تفریعی اصلاً شکل فقه را عوض کرد، رفت روی فقه تفریعی اهل سنت، البته شکل موضوع مسئله را از اهل سنت گرفت لکن حکم را از شیعه گرفت نه اینکه احکام اهل سنت بین ما جریان پیدا بکند، خب آن اصلاً یک روش دیگری بود و حساب دیگری بود که قبل از شیخ هم در کتب مثل ابن جنید آمده بود اما شیخ که آمد آورد خیلی جا افتاد و بعدها تقریباً شکلی که می شود گفت تقریباً شکل نهایی و مرتبط تر و جمع و جور تر در فقه شیعه شد در قرن هفتم توسط محقق قدس الله سره در کتاب شرایع و علامه و آن یک نوع جمع بود بین بعضی از فروع مهمه ای که شیخ در مبسوط آورده بود و بین فتاوایی که از نصوص گرفته شده بود، دیگه کتاب های فقهی یک شکل منسجم مرتبی پیدا کردند یک قسمت هایی از فروع در روایات بود، یک قسمت هایی در روایات نبود به همدیگر ضمیمه کردند شد متون فقهی دیگه، فرض کن خوردن آب، خوردن نان بعد اضافه کردند خوردن ریگ، اگر ریگ خورد خب این ریگ در روایت نبود در فقه تفریعی بود این هم برداشتند به او اضافه کردند، یک تجمیعی شد مابین فقه روایی و ماثور ما فقه روایی ما و بین فقه تفریعی ما و یک شکل فقهی به خودش گرفت یعنی انسجام متن فقهی به خودش گرفت که مثل شرایع، عرض کردم تا آنجایی که من می دانم حتی اهل سنت به ترتیب شرایع ندارند، حالا نه فقط ما شیعه قبل از شرایع نداریم، این ترتیبی که ایشان کل ابواب فقه را به چهار باب عبادات، عقود ایقاعات و احکام مثل غصب و ارث اینها را گذاشت در احکام، این الان در کتب اهل سنت هم نیست نه قبلش هست نه الان، این چهار

.....

باب که ایشان قرار دادند این ترتیبی را که ایشان قرار دادند چهل و خرده ای کتاب فقهی شد با این چهار باب عبادات و عقود و ایقاعات، معاملات را یکی نکردند عقود و ایقاعات، یکی عقود را قرار دادند ایقاعات هم مثل طلاق و اینها، عتق و طلاق و این جور مسائل، اینها را هم در ایقاعات قرار دادند آخرش هم بخش احکام است مثل غصب و موارث و ارث و دیات و قصاص و اینها هم در بخش احکام قرار دادند، این تقسیم بندی حالا کار به این ندارم که مثلاً تقسیم بندی نهایی باید چه جور باشد فعلاً این تقسیم بندی و در خود مسایل فقه هم ایشان یک جمعی کردند روی فقه شیعه، تقریباً آنچه که بعد از صاحب شرایع آمد تقریباً کتب ما همین طور است مثلاً ما نداریم کسی آمده باشد فرض کنیم با مثال حاشیه بر نهایی شیخ طوسی حالا فکر بدی هم نیست تصادفاً، نهایی شیخ را بگیرد حاشیه بزند، کتاب قشنگی است جمع و جور است اما بر شرایع الی ماشاءالله، خود مرحوم محقق یک نکت نهایی دارد حاشیه مانندی بر نهایی دارد اما خیلی دیگر متعارف اصحاب ما نشد که بر نهایی تعلیقه بزنند اما شرایع چرا، انصافاً محور بحث قرار گرفت و شاید هم علما به این نتیجه رسیدند که یک نحو قشنگی است از فقه شیعه، ماثور را با فقه تفریعی متعارفی جمع کرده چون بعضی از این فقه های تفریعی که شیخ آورده در بحث طلاق و اقسام طلاق هایی که باطل است بین اهل سنت ایشان آورده که فایده هم ندارد پیش ما، بی اثر است.

ایشان آن قسمتهایی که بی اثر بود یا تفریعاتی که نادر بود یا تفریعاتی که اثباتش مشکل بود به هر حال یک مشکلی داشت ایشان آنها را حذف کرد به این صورت جمع و جور این کتاب را آورد این راجع به شکل فقه.

راجع به آن نحوه استدلال عظمت شیخ مخصوصاً مفید، شیخ طوسی جوری شد که بعد از اینها تقریباً اصحاب روی خیلی از مسایلی که یا در روایات واضح نبود یا روایت اصلاً نداشت فتاوی شیخ موثر بود، می گویند که دویست سال مقلد شیخ بودند همینطور است، این مطلب واقعیت این هست، البته من که همیشه عرض می کنم تا این لحظه که در خدمتتان هستم مقلد شیخ اند نه دویست سال اما انصافاً در فقه اینطور بود و من کراراً عرض کردم این کتاب فهرست منتجب الدین عده ای را می گوید مثلاً فقیه، فقیه، تعجب است که هم فقیه بهشان می گوید هم مقلد شیخ بودند، غرض این علمای وسط مقلد شیخ بودند و طبیعتاً یک نوع ارتکاز فقهی بین شیعه

درست کرد، ملتفت شدید؟ این ارتکاز فقهی که در این دویست سال درست شد در کتب علامه به شکل اجماع ظاهر شد مثلاً دلیلنا اجماع، اجماعهم، در حقیقت اگر اجماع را پیگیری بکنیم من لذا همیشه عرض کردم اجماعاتی که علامه می گوید در حقیقت حاکی از این برهه زمانی است از شیخ تا زمان خودش و ضابطش هم این است مسائلی ست که در روایات وارد نشده شیخ حسب قاعده فرموده، علمای بعدی هم متابعت کردند، ایشان هم ادعای اجماع کرده، دیگه حالا مثال هایش را کرارا زدیم وارد بحث نمی شویم.

بعد از علامه خب باز تا یک مدتی همین احترام کلمات علامه و دعوای اجماع.

عده ای در این مطالبی که دعوای اجماع بوده یا صحت داشت یا نه اینها هم شروع کردند به مناقشه کردن، ما بعد از علامه یک مرحله جدیدی در فقه شیعه باز شد مثلاً می گفتند روایت فلان، آمدند بحث کردند این روایت صحیح است یا صحیح نیست این روایت در کجا آمده؟ مثلاً یک مقداریش شروع کردند بحث روایت، بحث قاعده، این قاعده درست است یا درست نیست؟ اجماع محقق است اجماع محقق نیست؟ اصلاً این اجماع حجت است اجماع حجت نیست؟ عرض کردیم انصافاً یکی از افرادی که در این جعل خیلی موثر است جامع المقاصد محقق کرکی است خیلی در این جهت واقعا موثر است، به نظر من ۹۴۰، ۹۴۱ وفات ایشان است تا حدی سعی کرده آن مطالب ببینند، مناقشه کند و شهید ثانی است که یک بیست و خرده ای سال بعد از ایشان شهادت پیدا کرده است، البته شهید ثانی خیلی آرای ایشان را با اعجاب و با قیل، در شرح لمعه چند جا دارد قیل، مرادش همین محقق کرکی است لکن کسی که تقریباً می شود گفت خیلی مناقشاتش قوی تر و هم مناقشات سندی، مناقشات رجالی قابل قبول هست، قابل قبول نیست، نسخه صحیح است یا نیست؟ اجماع هست؟ محقق اردبیلی است قدس الله سره، ایشان خیلی در این جعل یک غربال گری جدیدی را در فقه شیعه شروع کرد و انصافاً هم خب موثر بود اما آن روش ایشان پیگیری نشد خیلی متأسفانه. خب بعد از آن هم که حضرات اخباری ها ظهور ورشد پیدا کردند، اصولی هایی که بعد از اخباری آمدند خب اینها هم انصافاً خیلی زحمت کشیدند، آنها هم سعی کردند مطالب فقهی را جواری مطرح کنند هم نکات تحقیقی توش باشد هم از اشکالات اخباری ها فرار بکنند، اشارات اخباری ها که در مباحث اصولی بود به آنها وارد نشود.

تقریبا می شود گفت که کتاب جواهر حاصل این مرحله است تقریبا مثلا و حالت رشد یافته این مرحله است کتاب جواهر قدس الله سره و بعد از جواهر هم تقریبا اصحابی که آمدند بگویم حالا مثلا یک منهج خاصی، از این منهج گرفتند، از آن منهج گرفتند و انصافا هم اگر ما الان بعد از گذشت مثلا سیزده قرن اینها را نگاه می کنیم برای ما الان تصمیم گیری خیلی به نظرم واضح تر است تا برای گذشتگان یعنی همان راهی را که امثال جامع المقاصد و محقق اردبیلی شروع کردند و شروع کردند مناقشه در ادله الان هم به مقدار اطلاع ما بر روایات خیلی زیاد است خیلی بیشتر است و هم به مقدار مناقشه ما در ادله، اباحت اصول ما بعد از صاحب جواهر توسط شیخ انصاری شاگرد ایشان تنقیحات کلی پیدا کرد، شائبه تاثیر به افکار اهل سنت در آن از بین رفت چون این ها مستقلا کار کردند؟ اصلا عده ای از علمای اصولی ما حرفهای اهل سنت را بلد نیستند نگاه نکردند و خیلی فکر کردند خیلی کار کردند همین حدیث رفع که اخیرا در بحث اصول امروز مطرح کردیم با این متن شش تایی و نه تایی اصلا در کتب اهل سنت نیامده، اصلا این متن وجود ندارد که بخواهند این همه مباحث دقیقی را آقایان راجع به حدیث براءت نوشتند، راجع به استصحاب لا تنقض الیقین بالشک، آن را اصلا کلا ندارند، حالا یک متن دیگرش اینکه فلیطرح الشک و لیبن علی ما استیقن، این را دارند که شبیه آن است اما آن متن را ندارند و طبعا این مباحث استصحاب که اصحاب ما مطرح کردند، اینها همه اش تقریبا ابداعات اصحاب است یعنی چیزی است که سابقه اش در اصول اهل سنت وجود ندارد لذا دقت می فرمایید بحث سر چیست؟ این است که ما در مباحث فقهی مان مثلا جامع المقاصد ببینید اولین کسی است فرض کنید علامه در تذکره بحث معاطات را آورده الان با این تصویری که من این منظومه فکری را خدمتتان عرض کردم جامع المقاصد برداشته بحث کرده که اباحه معنا ندارد حتما مرادشان ملک متزلزل است. خب طبعا بعد باز مناقشات که آیا اباحه مراد است؟ ملک متزلزل مراد است؟ ملک لازم مراد است؟ باز صاحب جواهر دوتا احتمال دیگه اضافه کرد شد پنج تا احتمال و ان شاء الله اگر هستید امروز که ظاهرا وقت نمی رسد کتاب آوردم، مرحوم آقای اصفهانی آقا شیخ محمد حسین از بعضی نقل می کند، فعلا چون این نسخه ای که من دارم حاشیه ندارد، نمی دانم در نسخه دیگر که از کی نقل می کند. او اصلا می گوید مراد قائلین به معاطات اصلا انشا توش نیست چه اباحه چه ملک، آقای اصفهانی نقل می کند که اصلا مراد آقایان از اباحه

.....

اصلا مرادشان در باب معاطات انشاء نیست نه انشا با فعل است، اصلا انشا نیست، هیچ نحو انشایی نیست، خب این هم مرحوم آقا شیخ محمد حسین نقل می کند به شدت بهش حمله می کند در این مطلب پس بنابراین بعد هم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی یک حرف دیگه دارد که ان شاء الله آن هم فردا می خوانیم، می خواستیم امروز بخوانیم که نرسیدیم. مطلبی است که من دیروز درسی عرض کردم، البته مراجعه به عبارات ایشان نکرده، ایشان می خواهد بگوید که معلوم نیست اصلا این کاری که شیخ دارد می کند که همه کلمات اصحاب را یک مصب واحد بگیرد این هم روشن نیست مخصوصا اگر بهش اضافه بکنیم مصب کلمات عامه، اصلا مصب کلمات اینها روی معاطات است این اصلا روشن نیست، من دیروز اگر یاد مبارکتان باشد ضبط هم مراجعه بفرمایید عرض کردیم انسان احساس می کند با گذشت زمان مرادها عوض شده اصلا اصطلاحات یعنی آنچه که اراده شده فرق می کند، این همان نیست که اول قرن اول یا دوم مطرح کردند پس بنابراین این خلاصه بحثی که ما یعنی من آن خلاصه بحثی که امروز گفتم تفکر اصحاب ما برایتان روشن شود چه جوری بوده و عرض کردم اجماعاتی هست که بیشتر از زمان شیخ مطرح شده، این اجماعات تلقیاتی است که اصحاب ما دارند مخصوصا از مواردی که روایات ندارد و فتوای شیخ بوده، این خیلی تاثیرگذار است یکی از آنها اجماعاتی است که مرحوم سید ابن زهره رحمه الله در کتاب غنیه چون ایشان قائل به حجیت خبر نیست بعد عبارت ایشان:

ایشان اضافه کرد و لما ذکرنا نهی النبی عن بیع المنابذة و الملامسة و عن بیع "الحصاة" ببینید تا اینجا تا قبل از ابن زهره روی قواعد صحبت کردند، لیس بیعا فلان، ایشان به روایات هم توسل می کند آن حدیثی که می گوید نهی النبی، آن وقت می گوید علی التاویل الاخر من کتاب غنیه پیشم بود مراجعه نکردم، احتمال می دهم یک تعبیر دیگری کرده باشد یعنی معنای دیگری چون این نهی النبی عن الملامسة گفته شده مراد این است جهل، جهل در معامله مضر است، می گوید این ریگ را پرتاب می کنم روی هر پارچه افتاد اینقدر، مثل شانس، مثل بخت آزمایی. ایشان می گوید یک احتمالش آن است، یک احتمالش هم این است که به نحو معاطات باشد، من امروز در بحث اصول متعرض شدیم اصولا ما یک مشکلی داریم اقسام نقصی که برای مکلف تصویر می شود این زوایای مختلف دارد، نکات مختلف دارد، نقص به لحاظ قدرت را عجز می گوئیم، نقص به لحاظ ادراک را اصطلاحا جهل می گوئیم، البته ما

.....
انواع ادراکات را هم داریم نقص ادراکی، نسیان هم یکی از آنهاست خطا هم یکی از آنهاست، دقت می فرمایید؟ این که در این مطلب گفته شده که نهی النبی عن بیع الملامسة، خوب دقت کردید؟ آیا مراد این است که شروط شرعی اش را ندارد یعنی ایجاب را قبول ندارد؟ یا مراد این است که جهل دارد؟ نقص ادراکی دارد، چون جهل به عوضین دارد حالا یک طرفش لا اقل، راجع به این سه تا روایت هم خواستیم وارد بحث شویم که دیدم فعلا صلاح نیست چون بعد مرحوم شیخ ادله ی صحت معاطات یا عدم معاطات را می آورد وارد بحث می شود گفتیم بگذاریم آنجا ان شاء الله تعالی.

بعد ایشان می فرمایند که این کلام واضح است مرحوم شیخ که مراد ملک است دیگه آقایان مراجعه کنند چون من نمی خواهم عرض کردم اصولا برنامه ما در مباحث علمی مان این نیست که مراد عبارت این است یا مراد این عبارت آن است اینها را اصلا وارد بحث نمی شویم خود آقایان مراجعه بفرمایند

و قال فی الکافی

مراد از کافی، کافی ابوصلاح حلبی است نه کافی کلینی

بعد ذکر أنه یشرط فی

البته از نظر قانونی کافی را باید قبل از غنیه بیاورد چون زمانا قبل از غنیه است حالا دیگه ایشان بعدش آورده است

یشرط فی صحة البیع أمور ثمانية ما لفظه: و اشتراط الإيجاب و القبول، لخروج البیع من دونهما عن حکم البیع

اگر این تملیک باشد و لفظ نباشد

فإن اختل شرط من هذه لم یعتقد البیع، و لم یستحق التسليم وإن جاز التصرف

اما اباحه، اباحه هست اما بیع نیست

مع إخلال بعضها

من خودم به کافی مراجعه نکردم که بگویم متن همین است یا نه کم و زیاد کرده

.....
للتراضی، دون عقد البیع

چون تراضی بوده تراضی را خواهیم آورد ان شاء الله تعالی بیشتر ازش تعریف نمی کنم قانون اقدام، اصطلاح دیگر دارد چون هرکس که اقدام کرد به تملیک مالش بر دیگری، این اقدام معتبر است دیگه، خودش اقدام کرده، این را اصطلاحا در باب مقبوض به عقد فاسد هم خواهیم گفت ان شاء الله که این چون قاعده اقدام است، این یقتضی تسلیط یا لا اقل اباحه تصرف

دون عقد البیع

و نکته اش هم این هست یصح مع الرجوع، اگر بیع بود رجوع درست نیست، طبعاً مراد ایشان از رجوع یعنی بعد از سقوط خیار مجلس یا خيارات دیگر.

پرسش : تراضی به خاطر لا یحل مال امرء نیست؟

آیت الله مددی: بله دیگه، نه خودشان اقدام را عقلایی می دانند خب، به اضافه به آن حدیث

و قال المحقق

ببینید مرحوم شیخ عبارات را آورده، ما یک منظومه فکری هم به شما دادیم که در فقه شیعه این خصلت هست مثلاً مرحوم شیخ از بحث روایات را بعد آورده ایشان، می گوید بعضی از روایاتی که بهش توسل کردند لکن خب ایشان باید عادتاً بعد از بحث روایت به بحث انتقال از نصوص به فتاوا که مثل فقه الرضا، مثل شیخ صدوق، صدوق پدر از آنجا باید شروع می کرد، این ها را دیگر شیخ متعرض نشد، طبق تصور ما عرض شد خدمتتان باید یاد بگیرید در فقه شیعه اینها را هم باید انجام بدهید یعنی مثلاً و لم یتعرض له فی فقه الرضا و لا الصدوق فی مقنعه و لا پدر ایشان، اگر این شد معلوم می شود که نصوص نبوده چون یکی از راههای فهم نصوص در فقه ما - در اهل سنت اینجور نیست -

یک: خود روایت در کتب حدیث موجود باشد با عرض عریضش، کتب اربعه غیر اربعه

.....

دو: در برخی از این کتب فتوایی باشد که ما می دانیم فتوایشان عین روایت است مثلاً الان فقه الرضا شاید من یکی دو مورد را شبهه دارم والا قطعاً فقه الرضا آنچه که نقل کرده در روایات موجود بوده، قطعی است. بحث دیگر صحت و اعتماد در آن روایت است والا قطعاً در روایت است یعنی آنچه را که ما می دانیم قطعاً ایشان روایتی را در این مقام داشته، شیخ صدوق اگر در مقنعه یا فقیه مطلبی را بگوید قطعاً روایت است، بله فقیه ممکن است گاهی اوقات یک روایت را یک دستکاری توش بکند لذا به عنوان روایت نمی آورد، به عنوان فتوا می آورد، یا پنج شش تا روایت است، الان ما مواردی در فقیه داریم که در حقیقت حدود شش تا روایت است یا پنج تا روایت است لکن پشت سر هم آورده است صاحب وسایل هم خیال کرده که یک حدیث است در وسایل و اسانیدش هم مختلف است، ما در آن بحثهای حدیثی آن را استخراج کردیم، حدود پنج تا یا شش تا روایت است که سندهای مختلف هم بود اما همه را پشت سر هم آورده، آدم خیال می کند که مثلاً فتوای ایشان است، نه آن ها روایتی است که، آن اولیش روایت است بقیه اش فتوا

پرسش : یعنی ولو روایت هم نباشد ما باز

آیت الله مددی: آن وقت نه اگر روایت نبود و تلقی علمای اصحاب ما نبود معنایش چیه؟ معنایش این است که فقهای بعدی ما مثل شیخ مفید روی قاعده مطلب را گفتند، خب برای فقیه شیعه خیلی مهم است این مطلب، روشن شد؟ برای فقیه شیعه خیلی مهم است این مطلب که آیا این مطلب را علما از روی روایت گفته اند یا از روی قاعده گفته اند، اگر از روی روایت گفتند باید دنبال آن برویم روایت درست است؟ درست نیست؟ کی عمل کرده؟ راه خودش، روی قاعده رفتند باید فکر بکنیم که این قاعده تام است یا نه؟ هم رجال و نحن رجال، دیگه مرحوم شیخ قدس الله نفسه عرض کردم حتی تاریخیش را هم جابجا کردند، بنده سراپا تقصیر اعتقاد این است که این که ما اقوال قدما را بیاوریم کار خوبی است اما باید با تحلیل همراه باشد، الان در این کتابهایی که ما دیدیم مثلاً آقای بروجردی اقوال را شروع کردند آوردند بعد از ایشان هم، حالا آقای خویی مثلاً اقوال را نمی آورد، اصلاً آقای خویی هیچی نقل نمی کرد یک چیز اجمالی و قال الشیخ فی النهایة، خیلی اجمالی، اما آقای بروجردی سعی می کردند اقوال را نقل کنند، نقل اقوال خوب است لکن عمده اش را عرض کردم امروز برایتان نشان دادم که این تحلیل دارد، تحلیلش هم مطابق با فقه شیعه، این تحلیل در فقه

اهل سنت هم نیست نه اینکه خیال کنید در فقه آنها هست چون آنها از همان اول هم تقید نداشتند می گفتند ابوحنیفه این جور گفت شاگردش ابویوسف این جور گفت، آن شاگرد دیگرش این جور گفت، از همان اول هم خیلی تقید نداشتند که ابوحنیفه یک چیز گفت در احناف جا بیفتد، از همان اول مخالف را می گفتند، آن تقید به این جهت که ما در نصوص داشتیم نبوده

پرسش : تلقی اصحاب

آیت الله مددی: چرا چون تلقیش معلوم می شود، آن وقت تلقی اصحاب مختلف است مثلاً اگر سید مرتضی می گوید تلقی یا اجماع به ذهن ما می آید این احتمالاً بعد از فقه الرضا پیدا شده مثلاً اگر فقه الرضا را فرض کنیم سال سیصد و ده نوشته شده سید مرتضی هم چهارصد و سی و شش وفاتش است، این صد و بیست سال این پیدا شده، در بغداد هم پیدا شده این تلقی به قم هم نیامده، اگر مرحوم علامه می گوید اجماع این از زمان شیخ تا ایشان پیدا شده، ما به جای این بحث ها که آیا اجماع حجت است یا نه ما رفتیم دنبال ریشه های اجماع، این اجماع را چه کسی می گوید؟ البته مرحوم آقای تستری هم آقا شیخ اسدالله تستری در کشف الغناء سعی کرده این کار را بکند اما خب با همان تصورات زمان خودش، ما گفتیم اگر این می گوید اجماع مرادش این است، آن آقا می گوید اجماع مرادش این است یعنی گفتیم این اجماعی که علامه می گوید حاکی از این فتره زمانی است و لذا این بحث که آیا اجماع علامه ارزش دارد یا نه خب بحثش واضح شد و وقتی ریشه اش مشخص شد این دویست سال است، شیخ طوسی متوفی چهارصد و شصت است، علامه حدود هفتصد یعنی دویست و پنجاه سال بعد از شیخ، ۷۲۶ وفات ایشان است .

پرسش : (مبهم ۱۹:۲۵) قم و بغداد بوده چطور در قم جا نیفتاده بود؟

آیت الله مددی: قمی ها چون دنبال روایت بودند به اجماع کار نداشتند، مشایخ را حساب می کردند اصولاً هم از سالهای ۳۸۰ یعنی بعد وفات شیخ صدوق ما دیگه یک قمی شاخص هم نداریم با وفات شیخ صدوق یک قمی شاخص که بیایند روش حساب بکنند نداریم اما در بغداد تازه اول کار است ۳۸۰ شیخ مفید است، اول کار در بغداد با آخر کار در قم است، ببینید من همیشه عرض می کنم نکته تاریخی حالا بعضی ها خیال می کنند نکته تاریخی ممکن است در فقه چه تاثیری داشته باشد؟ عرض کردم در فقه تاثیرش

در نحوه استدلال و ورود و خروج بحث است، آن مبنا که اقوال را نگوییم مثل مرحوم آقای خویی، آقای خویی عرض کردم همیشه اگر خوب به فقه ایشان تامل بکنیم اقوال هم به مجرد این که مثلاً یک قایلی هست اما روی آن اقوال چون می گویند فرض کنید شیخ در نهایی گفته فتوایش این بوده، فقیه است حالا یکی از فقها گفته این چه تاثیری بر ما دارد؟ مرحوم آقای خویی تقریباً فقه ایشان این جوری است مثلاً به اصطلاح بنده دیروز امام صادق فرمودند امروز هم ایشان می خواهد استظهار بکنند، حالا شیخ طوسی هم مخالف یا فلان آقا موافق بوده اینها دیگر خیلی اینها هم فقیه اند مثل ما، حالا موافق مخالف.

مرحوم آقای بروجرودی خیلی تاریخ را تاثیر گذار می دانستند و لکن این تحلیل دارد، خود ایشان هم کلمه اصول متلقاة را آوردند، اصول متلقاة یعنی کتب فقهی اصحاب ما که متونش روایت است، مراد ایشان از اصول نه علم اصول ماست یعنی آن فتاوی کلی که مستقیماً از روایات گرفته، متلقاة به قبول از روایات. ما هم آمدیم گفتیم حرف خوبی است حرف ایشان لذا ایشان فقه مأثور و فقه تفریعی هم مطرح کردند لکن اینها را محدود کردیم، نکات فنی اش را بیان کردیم، چون آنی که به ما رسیده من عرض می کنم ناقص بود شاید ایشان هم در درسشان کامل فرمودند اینها را محدود کردیم، الان مثلاً شرایع محقق این جایگاهش را گفتیم، علامه جایگاهش روشن شد فرض کنید ابن زهره، ابن ادریس، اینها هر کدام جایگاه علمی اش روشن شود، اولاً خود مسئله فی نفسه روشن شود لذا طبیعتاً چی پیش می آید؟ اختلاف پیش می آید چون روایت هم که نیست، این می گوید از این کلمات ما در می آوریم اباحه، آن می گوید از این کلمات در می آوریم ملک آن می گوید از این کلمات ملک مطلق، آن می گوید از این کلمات اصلاً نه اباحه در می آید نه ملک اصلاً انشا در نمی آید، حالا ان شا الله عبارت مرحوم آقای اصفهانی را می خوانیم ایشان نقل می کند از بعضی ها که اصلاً انشا در نمی آید از آن و لذا خود مرحوم آقای اصفهانی هم به ایشان حملاتی می کند، ما فعلاً اینها را متعرض می شویم ان شا الله تعالی بعد از تعرضی که علمای شیعه دارند یک مقدار هم خود ما عبارات اهل سنت را بخوانیم ببینیم آنها چکار کردند؟ × از چه راهی وارد شدند ؟ بعد هم تحلیل تاریخی قصه خارج از دنیای اسلام مثلاً در خارج دنیای اسلام چه بوده قصه آن هم ان شا الله بعد عرض می کنیم .

و قال المحقق رحمه الله في الشرائع: و لا يكفي التقابض من غير لفظ و إن حصل من الأمارات ما دل على إرادة البيع

اراده بیع کردند لکن تقابض لذا آن اقایی که مرحوم آقای اصفهانی می گوید که ایشان نظرشان این است تقابض بدون انشاء، انشاء

توش نیست، خب این هم یک بحث دیگری است که اصلا مراد از عباراتشان شما با استیلاهی خارجی در حقیقت حتی اگر لفظ نباشد

من غیر لفظ و إن حصل، مراد ایشان از غیر لفظ چون بعدها این یک قولی شد، مراد ایشان از غیر لفظ یعنی بعث و اشتریت، بعدها

یک قولی شد که اگر لفظ آمد ولو بعث اشتریت نبود آن معاطات صحیح است خوب دقت بکنید! اگر لفظ آمد مثل چی؟ اعطنی بقالا

بهذا المال، این اعطنی بقالا لفظ بعث و اشتریت نیاورد، هر لفظی که دلالت بر بیع بکند بیاید ولو بعث اشتریت نباشد کافی است، این

معاطات لازم است، این یکی از اقوال است که خواهد آمد، این من غیر لفظی که ایشان فرمودند در اینجا مراد بعث و اشتریت است نه

مطلق لفظ

و إن حصل من الأمارات

مراد از امارات در اینجا معنای عرفی تست نه اینکه مثلاً بین و اینها مراد باشد

ما دل على إرادة البيع

بعد ایشان می فرمایند حالا کلمه این را چه جور معنا بکنیم؟ چون من در معانی کلمات وارد نمی شوم آن هم خودتان

حالا قال في التذكرة، تذکره بعد از محقق است و عرض کردیم کتاب تذکره فوق العاده متأثر است به کتاب الشرح الكبير که ایشان هم

متأثر است به کتاب عمویش المغنی، المغنی مال ابن قدامه عموست، بزرگ است پسر برادر ایشان هم شرح کبیر را دارد، علامه به این

شرح کبیر خیلی متأثر است. من تصادفاً این مطلب را برای تحقیق بیشتر هم به مغنی نگاه کردم هم به شرح کبیر، البته کتاب تذکره هم

پیش من بود نشد تذکره نگاه بکنم و لکن عبارت مغنی و عبارت شرح کبیر مثل هم بودند

الاشهر عندنا

این کلمه الاشهر را چند دفعه دیگر هم عرض کردیم معروف است بین علما این است که اشهر به لحاظ علمی ارزشش از مشهور کمتر است، اگر گفت المشهور این ارزش علمی اش بالاتر است تا بگوید الاشهر، الاشهر ارزشش کمتر است لکن فکر می کنم کم لطفی فرمودند، باید می گفتند المشهور چون مرادشان مثل مرحوم شیخ مفید است ما قایلین به لزوم در باب معاطات خیلی کم داریم اگر قائل کم است می گویند المشهور، اگر قایل هم زیاد است لکن یکی بیشتر است می گویند اشهر فلذا اگر گفتند مشهور یعنی نود درصد اگر گفتند اشهر یعنی شصت در صد، ارزش اشهر به لحاظ قائل بین اصحاب کمتر از مشهور است، مشهور ارزشش بیشتر است چون مثلا نود درصد، هشتاد در پنج درصد در مقابل ده درصد، آن شاذ است چون در مقابل مشهور شاذ است اما در مقابل اشهر مشهور است، انصافا هم در مانحن فیه باید می گفت مشهور نه می گفت اشهر چون فعلا قائلی که معاطات لزوم بیاورد فعلا تا قبل از ایشان محقق شیخ مفید است

انه لا بد منها فلا یکفی التعاطی فی الجلیل و الحقیر

حالا تا اینجا مثال هایی که اصحاب ما گفته بودند اعطنی بهذا الدرهم بقالا، سبزی من عرض کردم اگر یادتان باشد این جا قبول را مقدم کردند چون او فروشنده است، او سبزی می دهد. در کتاب مغنی عکسش هم آمده، خیلی عجیب است علامه در این نوشته هایی که من دیدم ایشان مثل مغنی رفته، هردو را آورده، تا حالا مثال هایی که در سرائر یود در خلاف شیخ طوسی بود همان مثال مشهور بود اعطنی بهذا بقالا، اینجا ببینید:

اعطنی بهذا الدینار ثوبا فیعطیه ما یرضاه

حالا نمی دانیم، چون آن جا هم همین طور چاپ شده ما یرضیه یا ما یرضاه، باید ما یرضاه باشد

أو یقول: "خذ هذا الثوب بدینار"

این عکسش است

یکی از حضار: عبارتش یرضی است

آیت الله مددی: می دانم چاپ شده آخ چون یرضی را هم اینطور می نوشتند، الف بالایش می گذاشتند باید یرضاه باشد یرضیه بعید است

به هر حال او يقول خذ هذا الثوب بدینار

این جا این کلام از آن طرف است، دقت کردید؟ خذ هذا الثوب بدینار از آن جا، تا حالا در کلماتشان از این طرف بود، مشتری می گفت اگر یادتان باشد، در کتاب مغنی هم هر دوش آمده، علامه هم هر دو را گفته، خدا نکند که علمای شیعه ما کلماتشان تغییرشان به خاطر تغییر اصطلاحات آنها باشد، غرض تا آن وقتی که مثل خلاف و این ها یک طرف بود علامه از مغنی گرفته، مغنی دو طرف را آورده خذ هذا الثوب بدینار فیاخذ یعنی خوب دقت بکنید نگفت اعطنی دینارا بهذا الثوب، عطا به کار نبرد، گفت اعطنی بقالا، این جا گفت خذ، دقت بکنید،

و به قال الشافعی مطلقا

مطلقا باید صیغه باشد، مرادش هم واضح است مهم باشد حقیقی باشد یا جلیل

لأصالة بقاء الملك

چون این لفظ مشکل دارد این صیغه، معلوم نیست این لفظی که گفته شده کافی باشد برای انتقال استصحاب بقای ملک می کنیم

و قصور الأفعال عن الدلالة على المقاصد.

فعل دلالت بر مقصد نمی کند، این عبارت معلوم می شود نکته اش این بوده که آیا فعل، آن آقا می فرماید فعل بر مقاصد یعنی نقل و

انتقال، اصحاب ما فهمیدند فعل بر انشاء، این که اصلا مقاصد هم چیه

وعن بعض الحنفية، این جا و ابن شریح نوشته اما فکر می کنیم در کتب فقهای اهل سنت ابن سریق است که از شافعی هاست، همان

سریق درست است، این جا ابن شریح چاپ کرده

و عن بعض الحنفیه

اما از خود ابوحنیفه هم نقل شده، بله درست است از خود ابوحنیفه هم نقل شده

و ابن السریج نوشته فی الجلیل

اگر مهم باشد البته یک بحث دیگر هم بعد باز شده، آن دارد محقرات و غیر محقرات یا جلیل و حقیر، معیار در جلیل و حقیر باز چیست؟ مثلاً گفتند خانه، لباس گران قیمت، جواهرات، اینها را جلیل حساب کردند، سبزی و برنج و نان و مثلاً اینها را جزو محقرات استفاده کردند

و قال أحمد : ینعقد مطلقاً

احمد به اصطلاح شاگرد شافعی است خیلی هم عجیب است حالا آیا واقعا چون احمد فقیه بزرگی است که در بغداد بوده یعنی فقیه پیش آنها، هم محدث است هم فقیه است، در بغداد بوده چون ما یک احتمال می دهیم حالا بعد ان شالله می گوئیم که شاید معاطات را از باب عقود رضایی درست کردند اصلاً، اصلاً عقود رضایی است، در جامعه جا افتاده، در جامعه بغداد، در جوامع بسته روستا دهی باشد اینها خب می گوید فروختن خریدن خیلی مقید نیستند اما در یک شهر بزرگی مثل بغداد بخواهیم به این مقدمات معتقد باشند به جایی نمی رود

و نحوه قال مالک

مالک استاد شافعی است، احمد شاگرد شافعی است

فإنه قال: ینعقد بما یعتقده الناس بیعا

البته ینعقد هم هست یقصدوه هم هست اما در آن نسخه ای که در مغنی آمده یعتقده است، به نظرم در علامه هم یعتقده باشد، نیست؟ چون هم در شرح کبیر و هم در مغنی یعتقده، آنچه که مردم می گویند بیع، ان شالله بعد عرض می کنیم می گویند خدا فرموده احل الله البیع، هرچه می خواهد بیع باشد، از این عبارت یعتقده به صیغه مضارع آورده یعنی تا إلی یوم القیامه، این یک مفهوم متغیر است در هر زمان گفتند بیع همین

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله) جلسه : ۵۹

موضوع: مکاسب / مبحث معاطات

صفحه ۱۶

.....
و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين